



## درآمدی به خاستگاه و قابلیت‌های مقوله «حیثیت» در منطق و فلسفه اسلامی\*

میکائیل جمال‌پور\*\*

استادیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور

### چکیده

هرچند مفهوم «حیثیت» برای مخاطبان و پژوهشگران فلسفه اسلامی ناآشنا نیست، اما به نظر می‌رسد تا کنون ظرفیت این مفهوم چنان که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله پس از بیان خاستگاه حیثیت، گزارشی جامع از جایگاه و گره‌گشایی‌های آن در قلمرو منطق و فلسفه اسلامی، به خصوص در حکمت متعالیه، عرضه شده است. همچنین نسبت میان حیثیت با مقید بودن و اعتباریات نیز در حد امکان مورد بررسی قرار گرفته است. برای این کار مثال‌های فراوانی آورده شده است تا از این حیث ابهامی در کار نباشد. سپس نشان داده شده است که این بحث چه قابلیت‌هایی دارد و در عین حال برای آنکه به درستی از قابلیت آن استفاده شود به شروطی بایستی مراعات شود. همچنین در پایان به اختصار این ایده مطرح شده است که توجه به مقوله حیثیت می‌تواند میان جزمیت و نسبی‌گرایی، راهی میانه و مطلوب بگشاید.

واژگان کلیدی: حیث، جهت، فلسفه، منطق، مغالطه، قید.

تأیید نهایی: ۱۳۹۸/۰۹/۲۰

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۶/۱۱

این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «منطق و چرایی کاربرد اصطلاح «حیثیات» در فلسفه اسلامی» دانشگاه پیام نور استان آذربایجان شرقی است.

\*\* E-mail: mkja1391@gmail.com

## مقدمه

عموماً یکی از مشخصه‌ها و وجوه ممیزه فلسفه معاصر از دوره مدرن را توجه ویژه به مقوله «زبان» می‌دانند. زبان در فلسفه معاصر نه به مثابه ابزار صرف، بلکه خود در مقام یک مسأله فلسفی ظاهر شده است. از همین روست که بخش مهمی از فلسفه معاصر را ذیل عنوان «فلسفه تحلیل زبان» قرار می‌دهند. در سنت قاره‌ای نیز مباحث ذیل هرمنوتیک از حیث توجه به مقوله زبان بسیار برجسته هستند. (کدیچلی، ۱۳۸۷: ۲۴-۳۱) اما در فلسفه اسلامی نیز می‌توان مباحثی را یافت که به طور جدی به مقوله زبان و مسائل برآمده از آن توجه و التفات داشته‌اند، مباحثی که می‌توان میان آنها و مباحث امروزی در قلمرو زبان دیالوگ برقرار کرد. یکی از مباحث این چینی را می‌توان با استخراج مطالب مرتبط با مفهوم «حیثیت» مطرح ساخت. از سوی دیگر، یکی از اصطلاحات و مفاهیمی که در لابلای متون فلسفی و منطقی فلسفه اسلامی به فراوانی به چشم می‌خورد، تعبیر «حیثیت» و یا «حیثیات» هستند. کاربرد عام این کلمه و معادل‌های آن، این توهم را به وجود آورده که اصطلاح حیثیت، اصطلاح معمولی و کلمه غیرکلیدی است؛ درحالی‌که با اندک تأملی پیرامون آن و نقشی که در ایجاد و توسعه مباحث علمی دارد، جایگاه بنیادین آن را در عرصه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و مباحث علم النفس روشن و اثبات می‌کند. از این روست که گفته شده است خیلی از موضوعات و مسائل فلسفی و همین‌طور بسط و گسترش مباحث علوم عقلی مرهون همین اصطلاح عام و رایج است (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۷۰).

کلمه «حیثیت» و معادل‌های آن مثل «جهت»، از جمله واژه‌های رایج و جاری در عرف مدرسان و محققان کتب فلسفی و منطقی است که برای تعیین زمان پیدایش آن به‌عنوان یکی از کلمات مؤثر در موضوعات فلسفی و منطقی، نمی‌توان به‌صورت دقیق و یا حتی نسبتاً دقیق، زمان مشخص و یا شخص معین را نام برد و آن را مبدأ و میدعی بحث از حیثیات معرفی کرد، اگرچه میرداماد و شاگردش ملاصدرا در این زمینه از جایگاه خاص برخوردارند و بسیار بیشتر از دیگران در این خصوص صاحب تحقیق هستند. اما با این حال، آنچه که در آثار فلاسفه آمده در خصوص انحاء و اقسام حیثیات است نه خود «حیثیت مقسمی» نوشته حاضر به دنبال رفع این نقیصه موجود در مباحث فلسفی است. اما باوجود این گستردگی استعمال و اهمیت آن، تاکنون به‌صورت مستقل و از حیث مقسمی، مورد توجه محققان حکمت و منطق واقع نشده و تنها به ذکر و توضیح اقسام اصلی و فرعی آن اکتفا شده که البته روشن است با این پرداخت ناقص، حق این موضوع و نقش روشنی‌بخش آن ادا نمی‌شود.

نوشته پیش رو در وهله اول به دنبال تبیین جایگاه اساسی خود این اصطلاح است و ثانیاً بنا دارد توجه متعاطیان و محققان فلسفه و متون حکمی را به انواع کارکرد آن معطوف سازد و اینکه در سایه توجه به ابعاد مختلفی که این اصطلاح دارد می‌توان با کاوش در این مفهوم نشان داد که چگونه می‌توان از قابلیت نفهته در آن برای گشایش‌هایی نو در قلمرو فلسفه اسلامی و دیالوگ با فلسفه غربی در برخی زمینه‌های مرتبط با زبان، بهره جست.

### ۱. ریشه‌شناسی مفهوم «حیثیت»

کلمه حیثیت در لغت به معنای اعتبار و نظر است، وقتی گفته می‌شود «از این حیثیت» یعنی از این نظر و اعتبار. (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۴۹)؛ اما در اصطلاح فلسفه چه معنایی دارد؟ «در برخی گزاره‌های فلسفی و در بیان چگونگی پیوند موضوع و محمول، واژه «حیثیت، جهت» به‌عنوان وصف برای یک موضوع قرار می‌گیرد و از خاصیتی عینی در موضوع حکایت می‌کند که موضوع به واسطه آن خاصیت و با تحیت و تقید به آن دارای حکم خاصی، یعنی محمول، می‌گردد (فضلی، ۱۳۸۹: ۱۶).

بر اساس اندک تصریحاتی که در نوشته‌های فلسفی و منطقی وجود دارد گفته شده که حیثیت، نوعی قید است، اما آیا هر قیدی حیثیت است؟ هرچند می‌توان معنای عامی از حیثیت اراده کرده و هرگونه قیدی را هم نوعی حیثیت دانست، اما به نظر می‌رسد کاربرد خاص‌تری می‌توان برای آن در نظر گرفت که در آن صورت هر قیدی، حیثیت نخواهد بود.

### ۲. «حیثیت» در منطق

در مباحث منطقی، قضیه به دو دسته حملی و شرطی تقسیم می‌شود و قضیه حملیه در بسیط‌ترین حالت خود، مرکب از اجزاء سه‌گانه‌ی موضوع، محمول و رابطه است. بر این اساس، حیثیت مورد بحث در علوم عقلی در اکثر موارد نوعی قید برای موضوع قضیه حملی است؛ بدین معنی که وقتی از حیثیت بحث می‌شود، در واقع از یک قید خاصی که در موضوع قضیه وجود دارد سخن گفته می‌شود. به‌عنوان مثال وقتی گفته می‌شود: انسان از آن جهت که نویسنده است انگشتان دستش هم متحرک است. در این گزاره، انسان به‌عنوان موضوع به قید نویسنده بودن مقید شده است. حال این پرسش قابل طرح است که آیا محمول و رابطه هم می‌توانند مقید به قیودی باشند؟ روشن است که آری، ولیکن آنچه در اینجا مورد نظر است همان مورد اول است، یعنی حیثیت و جهتی که برای موضوع است، اگرچه مفاد آن اعم از این است که هم می‌تواند قید موضوع باشد و هم بیان وجه حمل محمول به موضوع و همچنین می‌تواند تأکیدی باشد برای موضوع ثمره سخن بالا این امر می‌تواند باشد که اگر جمله‌ای دارای حیثیت باشد، حیثیت مذکور، به نحوی از انحاء سه‌گانه‌ای که گفته می‌شود، مستند به موضوع قضیه خواهد بود.

سخن حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۸۹-۱۲۱۲ ق) در این زمینه راهگشاست: ... فاما آن یكون المقصود من التحیت عدم التحیت فی «الموضوعیه» للحکم و من التقیید عدم التقیید و آن «الموضوع» باطلاقه مستحق حمل المحمول فالحیثیه اطلاقیه ... (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۹۸، تعلیقه ۲)، اگرچه سبزواری در این عبارت بدنبال توضیح حیثیت اطلاقیه است ولی کاملاً پیداست آن چه که در این بحث نقش کلیدی دارد موضوع است؛ و بحث بر سر نحوه تقید موضوع حکم در قضیه است که امکان تحقق آن به چند صورت زیر است:

۱- غرض از تقیید، بیان مطلق بودن موضوع از هر آن «چه غیر از آن است باشد. در این صورت حیثیت را «حیثیت اطلاقیه» نامیده‌اند؛ مانند آن که گفته شود: ماهیت من حیث هی (از حیث خودش) نه موجود است و نه معدوم.

۲- غرض از تقييد، بيان علت حکم (علت حمل محمول بر موضوع) باشد. در اين حالت، حیثیت را «حیثیت تعلیلی» گفته‌اند؛ مانند آن که گفته شود: انسان از آن حیث که متعجب است ضاحک است. در اینجا تعجب علت ثبوت محمول یعنی ضحک بر موضوع است.

۳- غرض از تقييد، بيان اين مطلب باشد که محمول بر مجموع موضوع و قیدی که به دنبال آن است حمل می‌شود. این حیثیت، حیثیت تقيیدی خوانده می‌شود؛ مانند آن که گفته شود: جسم از آن حیث که سطح است (یا سطح دارد) مقید است.

به عبارت دیگر، در حیثیت تقيیدی موضوع به تنهایی موضوع نیست، بلکه به نحو مقید به قید اضافی موضوع واقع می‌شود. در اینجا به منظور ایضاح بیشتر مفهوم حیث تقيیدی می‌توان از تفکیکی بهره برد. موضوع گزاره را بدون لحاظ آنچه حیثیت تقيیدی می‌نامیم «موضوع اولیه» و مجموع مرکب از موضوع اولیه و حیثیت تقيیدی (قید) را موضوع نهایی می‌خوانیم. در این صورت می‌توان گفت که حیثیت تقيیدی درجایی مطرح است که در واقع محمول گزاره حملی بر موضوع نهایی (و نه صرفاً موضوع اولیه) حمل می‌گردد. (سعیدی مهر، ۱۳۹۲: ۷-۴۶۶).

با مقایسه سه قسم یادشده در بالا نکته‌ای آشکار می‌شود و آن ابهامی است که در نگاه نخست در مفهوم حیثیت اطلاقیه به چشم می‌خورد. مسئله این است که بر طبق مطالب مذکور، حیثیت اطلاقیه از یک سو نوعی تقيید است و از سوی دیگر در این قسم، سخن از اطلاق به میان می‌آید که مفهومی در مقابل تقيید است و با آن جمع نمی‌شود. به هر تقدیر می‌توان پرسید که در هر حال در این قسم با تقيید سروکار داریم یا با اطلاق؟

این مسئله از تیررس نگاه‌های دقیق حکما دور نمانده و به عنوان مثال ملاصدرا در برخی عبارات خود، اقسام را از سه به دو قسم کاسته و حیثیت اطلاقیه را به نحوی در ذیل عنوان «حیثیت تقيیدیه» مندرج ساخته است:

«فاذا نقول إن مطلق الحیثیات اما تقيیدیه او تعلیلیه و الاولی هی التي جعلت کالجزء للتحيث بها کالناطق للانسان و کالكاتب للمركب الصنفي و الثانيه هی التي منه مثل كون الشی عله و معلولاً و إن كان التقييد و التحيث بها داخلاً بشرط أن يكون التقليد بها مأخوذاً علی أنه تقييد لا علی أنه قيد و التحيث تحيئاً لا حیثیه ای معناً حرفياً غیرمستقل بالمفهومیه كما علمت فی المحصه من الفرق بینها و بین الفرد ثم الیحيثیه التقيیدیه قد تكون فی العنوانات بحسب المعبر به و الحکایه دون المعبر عنه و المعکی عنه كما تقول الماهیه من حیث الاطلاق او لا بشرط شیء کذا و لیس المراد به الا نفس الماهیه المرسله من غیر اعتبار حیثیه أخرى معها بخلاف ما اذا جعلت الاطلاق و الا بشرطیه و الارسال قیداً للماهیه فتقابل حیثیئذ للماهیه المحیثه بشرط شیء او بشرط لا شیء و لا یصدق المأخوذه مع الاطلاق علی شیء منها لكونها مقابله لهما كما انهما متقابلان و اما المأخوذه علی وجه الاول فیصدق علی کل منهما لكونهما مطلقه مرسله فی الواقع غیر اعتبار الاطلاق و الارسال معها.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۹۷-۱۹۸).

همان گونه که ملاحظه می‌شود صدر المتألهین ابتدا حیثیت را به دو دسته کلی تقيیدی و تعلیلی تقسیم می‌کند، و ملاک او در این تقسیم، معطوف بر ارتباط حیثیت با موضوع از جهت جزء بودن یا نبودن است.

بر این اساس اگر حیثیت افزوده شده، در حکم، جزء برای موضوع باشد حیثیت تقییدی و اگر خارج از آن باشد حیثیت تعلیلی خواهد بود.

یکی از نکات دقیقی که از ملاصدرا در مطلب بالا نقل شد این است که میان تقید و تحیت از یک سو و قید و حیثیت از سوی دیگر فرق وجود دارد. تقید و تحیت به‌مثابه یک معنای حرفی غیرمستقل داخل در موضوع است. ولی قید و حیثیت که همان علت است و آن هم علت وجود نه قوام، لذا خارج از موضوع قرار دارد؛ و این شبیه‌مطلبی است که در مورد حصّه جریان دارد و آن را از فرد جدا می‌سازد. لبّ ادعای صدرا در این زمینه این است که در حیثیت اطلاق نیز هرچند در واقع، موضوع از هرگونه تقییدی به دور است و به‌صورت مطلق لحاظ می‌شود، اما به‌حسب تعبیر و عبارت‌پردازی، نوعی تقیید (تقیید به اطلاق) در کار است و همین حدّ از تقیید کافی است که آن را نوعی حیثیت تقییدی بنامیم. (سعیدی‌مهر، ۱۳۹۲: ۴۶۸).

### ۳. اهمیت و رواج مفهوم «حیثیت» در متون

در اهمیت و نقش پرتأثیر آن کافی است که این کلمه و مفهوم آن از ادبیات علوم - هرچند به‌صورت فرضی هم که شده - حذف شود آن‌وقت مشاهده خواهد شد که تغییرات گسترده کمی و کیفی در همه مباحث و موضوعات رخ خواهد داد. این تغییرات حاصل از نادیده گرفتن حیثیات، آن‌چنان زیاد و مهم است که قطب‌الدین رازی در رساله‌ای که در باره «کلیات» نگاشته، این عبارت معروف را به ارسطو نسبت می‌دهد: «لو لا الاعتبارات لأرتفعت الحکمه»؛ اگر اعتبارات مختلف وجود نداشت حکمت هم تحقق پیدا نمی‌کرد (رازی، ۱۳۷۹: ۸۱). البته این عبارت منسوب به ارسطو به گونه‌های دیگر هم نقل شده مانند: «لو لا الحیثیات لبطلت الفلسفه» و «انّ الاحکام یختلف باختلاف الحیثیات و الاعتبارات» که همه‌ی این عبارات مختلف، حکایت از اهمیت بالای این موضوع دارد؛ اما همان‌گونه که گفته شد به جهت بدهات اهمیت آن، تاکنون موضوع تتبع و تحقیق محققان واقع نشده و نقش اساسی آن در زیر لایه‌های ظاهراً روشن‌اش مجهول و مغفول مانده است.

این در حالی است که ملاصدرا در بخشی از کتاب *سفار/ربعه* برخی مباحث پیچیده فلسفی را که حل آنها در گرو شناخت و تفکیک میان حیثیات مختلف و دانستن احکام هرکدام است نام می‌برد که از آن جمله‌اند: امتناع صدور کثیر از واحد (قاعده الواحد)، عینیت صفات حقیقی خداوند با ذات او و علم تفصیلی حق تعالی به ماسوی در مرتبه ذات. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۹۷). همین اشاره صدرالمتهلین، اهمیت و گره‌گشایی این موضوع در حوزه مباحث مهم و دقیق فلسفی را نشان می‌دهد. در ادامه این مقاله درباره دیدگاه ملاصدرا در این باب بیشتر سخن خواهیم گفت.

امید است در سایه این قدم‌آغازین و ناقصی که این نویسنده برداشته، نویسندگان ارجمند از جنبه‌های دیگر، بدان نگرسته و نسبت به احصاء فواید و عوایدی که حاصل به‌کارگیری آن واژگان است همت گمارند، چراکه در کنار همه ایده‌ها و راه‌حلی‌هایی که برای رفع معضل علوم انسانی در کشور ما ارائه شده، موضوع «حیثیات» هم می‌تواند در عرض سایر موضوعات مطرح‌شده، افقی نو فراروی این حوزه بگشاید؛

همان‌گونه که در سابقه فلسفه اسلامی، برای حل و فصل خیلی از موضوعات مهم در بخش الهیات بالمعنی الاعم، بالمعنی الاخص و مباحث نفس مورد توجه واقع شده و نقش کاملاً گره‌گشای خود را ایفا کرده که نمونه‌هایی از این کارکرد بی‌بدیل در همین تحقیق آورده شده است.

بجاست در همین جا این نکته نیز اضافه شود که اصطلاح حیثیت نه تنها در فلسفه اسلامی بلکه در علم اصول نیز به صورت توضیح اقسام آن مطرح و مورد توجه واقع شده و از دقت در خود آن به نحو مستقل و بالاصاله عبور شده تا جایی که می‌توان چنین استنباط کرد که حیث مقسمی در سایه اقسام حیث، به صورت اعتباری لحاظ شده در تحت الشعاع اقسام خود است؛ در حالی که روش جاری و طبیعی محققان در مباحث مختلف، تابع این مدل شایع است: ۱- تعریف مقسم، ۲- توضیح اقسام؛ که این سنت معمول و طریق مرسوم، در بحث حاضر رعایت نشده است.

#### ۴. حیثیت در حکمت متعالیه

حکمت متعالیه ملاصدرا به عنوان یکی از نقاط عطف فلسفه اسلامی به شمار می‌رود که یکی از ثمرات این مکتب تأثیر گذار، در همین بحث حیثیت، نمود و ظهور برجسته دارد؛ «از واژگان پرمحتوایی که در فلسفه صدرایی - آن هم در نظام تشکیکی و علی و معلولی آن - جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و در تبیین مسئله «اصالت وجود» نقش بنیادینی ایفا می‌کند، دو اصطلاح «حیثیت تعلیلی» و «حیثیت تقییدی» است که بیانگر نحوه ارتباط وجودی و خارجی وجود اصیل با ماهیت و احکام ذاتی خود وی مانند وحدت، فعلیت و امکان می‌باشد و روشنگر همین نوع ارتباط بین واجب‌الوجود و وجودات امکانی است». (فضلی، ۸۲: ۲۷).

گرچه بحث از اصطلاح حیث و اقسام آن نزد فیلسوفان متقدم بر ملاصدرا بحثی متداول بوده است، ولی نوع نگرش آنان، نگرشی اثبات‌گرایانه و تنها در بیان نحوه ارتباط موضوع و محمول در قضایا بوده است. (شیرازی و طوسی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۳)؛ اما معلم ثالث، میرداماد حسینی (میرداماد، ۱۳۶۷: ۷۳ و ۵۱) و ملاصدرای شیرازی (ملاصدرا، ۱۹۸۰، ج ۱: ۸۳۹۹۳؛ ج ۷: ۱۹۸)، این دو اصطلاح را از نگاه اثباتی و ذهنی به نگاه ثبوتی کشانده و با نگرشی ثبوت‌گرایانه در صدد تبیین انواع ارتباط مصداق موضوع و مصداق محمول در خارج برآمده‌اند و لذا ملاصدرا در هنگام بیان جایگاه حیثیت (تعلیلی و تقییدی)، بحث را روی مصداق حکم برده و در حکم ذهنی توقف نکرده است (فضلی، ۱۳۸۲: ۲۸).

ملاصدرا در جایی دیگر در این باب چنین می‌گوید: «فانّ مصداق الحکم علی الاشیاء ... قید یکون ذات الموضوع باعتبار حیثیه تعلیله خارجه عن مصداق الحکم، و قد یکون مع حیثیه اخری غیرالذات تقییدیه ...» (ملاصدرا، ۱۹۸۰، ج ۱: ۹۳)، یعنی همان مصداق حکم بر اشیاء ... گاهی ذات موضوع باعتبار حیثیت تعلیله خارج از مصداق حکم است و گاهی همراه با حیثیت تقییده‌ای است که غیر از ذات موضوع است. شاید لب سخن ملاصدرا را در باب حیثیت چنین خلاصه کرد که از آنجایی که عالم ما عالم تکثر است لذا در تحلیل و شناخت کثرت، نیازمند به حیثیت هستیم، چرا که یکی از عواملی که موجب تکثر است (کثرت در موضوع) همین حیثیات مختلف است که در سایه مناط‌های مختلف لحاظ می‌شود. به تعبیر

ملاصدرا، «مناط اتصاف به یکی از حیثیات، عیناً مناط اتصاف به حیثیت دیگر نیست» (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۷: ۲۶۸).

### ۵. مولفه «تقییدی» حیثیت در عالم هستی

همه موجودات از وجوه مشترک و غیرمشترک برخوردارند که یکی از آن مابه الاشتراک‌های موجود در آن‌ها «مقید بودن» است. ماسوی الله در علم کلام که به همه مخلوقات اطلاق می‌شود همه در بند قیدند و موجود مخلوط مطلق از قید یا قیود پیدا نمی‌شود و همه آن‌ها در حجاب قیدند. رابطه اشیاء و قیدها به‌گونه‌ای است که تفکیک آن‌ها از همدیگر امکان‌پذیر نیست و اینکه گفته شده که همه چیز، ظاهر و باطن و گوهر و صدف دارد ناظر به همین بحث بوده و ظاهر و صدف همه مخلوقات، چیزی به جز قیدها نیست و هر مخلوقی پشت یک و یا چند نقاب (قید) پنهان و مستتر است. شاید خالی از فایده نباشد گفته شود که معادل واژه «شخص» فارسی در زبان انگلیسی، person است که به معنای «نقاب» است و موجود فاقد قید منحصرأ وجود واجب‌الوجود است و به همین جهت است که گفته شده، واجب‌الوجود بالذات، واجب‌الوجود من جمیع الجهات است.

«آن المرتبه کلاً تنزلت، زادت حدودها و ضاق وجودها؛ و کلاً عرجت و زادت قرباً من اعلی المراتب، قلت حدودها و اتسع وجودها، حتی یبلغ اعلی المراتب، فهی مشتمله علی کل کمال وجودی من غیر تحدید و مطلقه من غیر نهاییه» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۳۲).

(مرتب و وجود هر چه پائین رود قیودش افزون می‌گردد و وجودش ضیق‌تر می‌شود؛ و هر چه بالا رود و به اعلی مراتب نزدیک‌تر گردد، قیودش کاهش می‌یابد و وجودش وسیع‌تر می‌شود تا آن‌که به اعلی مراتب برسد که همه کمالات وجودی را بی‌هیچ چیزی دربرداشته و هیچ نهاییتی برای اطلاق آن نیست).

### ۱-۵- انواع کاربردهای قید

قید در متون ادبی کلمه‌ای است که چگونگی انجام یافتن «فعل» یا مفهوم «صفتی» یا کل «جمله» را به چیزی از قبیل زمان، مکان، حالت و ... مقید ساخته و توضیح می‌دهد؛ اما از بین همه این‌ها، آنچه وظیفه اصلی قید است، مقید ساختن فعل است (گیوی و انوری، ۱۳۹۲: ۱۷۰). اما قید در متون مربوط به علم منطق با قید در دستور زبان متفاوت است. کاربرد قید در دانش منطق، به بحث «مرکب» از بخش الفاظ مربوط است، آنجا که گفته می‌شود:

لفظ موضوع اگر مرکب ناقص باشد، اقسام چندگانه را خواهد داشت:

(۱) تقییدی: وصفی (خانه بزرگ) - اضافی (خانه حسن)؛

(۲) غیرتقییدی (بیست و هفت). (خوانساری، ۱۳۷۰: ۴۵)

بر اساس آنچه گفته شد «قید» آنجا تحقق پیدا می‌کند که از دو کلمه مذکور، کلمه دوم، کلمه اول را مقید سازد و خودش هم محدود به دو قسم: وصف و اضافه است و دیگر شرایط موجود در تعریف ادبی قید در اینجا ملحوظ نشده است.

اما کاربرد قید در متون فلسفی، اولاً ناظر بر تحدید و توضیح موضوع است و ثانیاً گاهی هم بیانگر چگونگی حمل محمول بر موضوع است و لذا وقتی در تعریف حیثیت گفته می‌شود که یک نوع قید به شمار می‌رود، مبتنی بر این نکته است که هر قیدی، حیث نیست؛ مانند: افسوس که دوستان خیلی زود ما را ترک می‌کنند؛ و هر جهت و حیثیتی هم قید محسوب نمی‌شود مانند این مثال: انسان از آن جهت که شگفت‌زده می‌شود و یا تعجب‌زده می‌شود می‌خندد. روشن است که شگفت‌زده بودن، قید برای انسان نیست بلکه علت است برای حکم (خندیدن برای انسان) که پس از اتصاف محمول به موضوع، دیگر نیازی به وجود علت ندارد. (محمول به موضوع) درحالی که اگر موضوع مقید، حکمی را داشته باشد، بقاء حکم، دائماً مشروط به بقاء قید است و قابل نادیده گرفتن نیست.

با این بیان روشن می‌شود که برخی از «حیث»ها «قید» است مثل حیثیت تقییدیه؛ مانند: او در دانشگاه درس می‌خواند.

با این توضیح روشن می‌شود که رابطه حیثیت و قید از نسب اربعه، عموم و خصوص من وجه است. پس آنچه منظور ما در این نوشته است قید به نحو مطلق نیست بلکه آن قسم از قیود که بامعنای حیث مطابقت دارد ملحوظ است؛ و منظور از حیث، مطلق آن مدتظر است اعم از این که با قید هم‌معنی باشد و یا نباشد.

## ۶. برخی موضوعات و مسائل فلسفی و منطقی مرتبط با «حیث»

قبل از این که از خود کلمه و اصطلاح حیثیات سخنی گفته شود، لازم است موضوعات و قطعاتی برگزیده از متون قدیم و جدید فلسفی و منطقی آورده شود تا نقش مستقیم، گره‌گشا و حلال این اصطلاح، تبیین و زمینه برای مباحث بعدی فراهم شود:

### ۱-۶- مسائل فلسفی

الف) موضوع علم فلسفه یعنی «موجود بماهو موجود» به حیث اطلاق است بر اساس تصریحات فلاسفه مسلمان مانند ابن‌سینا در شفا (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۳-۱۶)، ملاصدرا در اسفار (ملاصدرا، ۱۹۸۰، ج ۱: ۲۵) و علامه طباطبایی در نه‌ایه الحکمه (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۸)، موضوع علم فلسفه «وجود بماهو وجود» است نه وجود از آن جهت که مثلاً درخت است یا کوه است و یا چیز دیگر. واضح است که مقصود فلاسفه از این بیان که «موجود» از آن جهت که موجود است مابعدالطبیعه است، همان حیث اطلاق مقسمی است، نه از جهت و حیثیت تقییدی یا تعلیلی آن. بدون لحاظ کردن بحث «حیثیت»، نمی‌توان موضوع علم فلسفه را به گونه واضح دریافت و آن را تبیین کرد و مهم‌تر اینکه خود علم فلسفه به‌عنوان علم مستقل، محل تردید و مناقشه خواهد بود.

ب) حل اشکالات وجود ذهنی با تمسک به «حیثیت» یکی از مباحث اولیه وجود، تقسیم آن به ذهنی و خارجی است. علامه طباطبایی در نه‌ایه الحکمه، این موضوع را طرح و دو برهان رایج را برای اثبات وجود ذهنی آورده و آراء قول به‌اضافه و اشباح محکی و



اشباح غیر محاکی را ابطال کرده و آخر الامر اشکالات هفتگانه وارد شده بر وجود ذهنی را مطرح کرده که جواب پنج اشکال معروف با توسل به بحث «حیثیت» صورت گرفته که باز هم گره‌گشایی آن در حل مشکلات و معضلات فلسفی به اثبات می‌رسد. از باب نمونه به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود:

«اشکال رابع، و هو أن اللازم منه كون شيء واحد كلياً و جزئياً معاً؛ و بطلانه ظاهر، بیان الملازمه أن الانسان المعقول مثلاً من حيث تجویز العقل صدقه علی کثیرین کلی، و هو بعینه من حيث كونه موجوداً قائماً بنفس واحده شخصیه بتمیز بها عن غيره جزئی؛ فهو کلی و جزئی معاً. وجه الاندفاع: أن الجهة مختلفه، فالانسان المعقول مثلاً من حيث أنه مقيس إلى الخارج کلی، و من حيث أنه كيف نفسانی قائم بالنفس غير مقيس إلى الخارج جزئی.» (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲۰۰-۱۹۱)

ج) تفکیک مسئله‌ی وجود از ماهیت، منوط به دو «حیث» است مسئله وجود و ماهیت شدیداً وابسته به بحث حیثیت است، چراکه حیث وجود غیر از حیث ماهیت است و همین دو حیثیت متفاوت، باعث حدوث مباحث مختلف شده است. علامه طباطبایی در نه‌بایه الحکمه می‌گوید:

یتفرع علی اصاله الوجود و اعتباریه الماهیه «أن کل ما یحمل علی حیثیه الماهیه فانما هو بالوجود، و ان الوجود حیثیه تقيديه فی کل حمل ماهوی، لما ان الماهیه فی نفسها باطله هالکه لاتملك شيئاً؛ فنوت ذاتها و ذاتياتها لذاتها بواسطه الوجود.» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۲-۹۱).

«هر چه بر حیثیت ماهیت حمل می‌شود به واسطه وجود است، یعنی وجود در تمام حمل‌های ماهوی [یعنی حمل‌هایی که موضوع آن‌ها ماهیت می‌باشد] حیثیت تقيديه است؛ [و به سخن: ماهیت در صورتی محکوم به یک حکم می‌شود که متصف به وجود باشد]. زیرا که ماهیت با نظر به خودش و مخالف نیست و نابود است و واجد هیچ چیز نیست. [و لذا هیچ چیز را بر ماهیت مجرد از وجود نمی‌توان حمل کرد.] بنابراین، ثبوت ذات و ذاتیات ماهیت [یعنی اجزاء ذات که همان جنس و فعل ماهیت است] برای ذات ماهیت به واسطه وجود است. [پس وقتی می‌گوییم: انسان انسان است، انسان موجود است که انسان می‌باشد؛ و نیز وقتی می‌گوییم: انسان حیوان است یا ناطق است، انسان موجود است که حیوان و ناطق بر آن حمل می‌شود.] (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۹۴-۹۳)

د) اقسام سه‌گانه ماهیت با لحاظ کردن حیثیات سه‌گانه موضوعی به نام ماهیت، با لحاظ کردن حیثیات مختلف، اقسام سه‌گانه مهم و معتبر پیدا می‌کند که عبارت است از: ماهیت به شرط شیء، ماهیت به شرط لا و ماهیت لا بشرط.

بحث از ماهیت اعم از این که اصیل باشد و یا اعتباری، در فلسفه جایگاه مهمی دارد و لذا طرح آن و همین طور اقسام آن، نقش اساسی در خیلی از مباحث عقلی دارد و روشن است که مبنای تقسیم ماهیت به اقسام سه‌گانه مبتنی بر عنصر «اعتبار» و «جهت» است.

هـ) تعریف وحدت و کثرت در پرتو «حیثیت»

در اینکه وحدت چیست و کثرت کدام است، ظاهراً بدون لحاظ کردن موضوع حیثیت، نمی‌توان به جواب آن نائل آمد؛ لذا در تعریف این دو مفهوم گفته شده که: «وحدت همان حیثیت «عدم تقسیم شوندگی» و کثرت همان حیثیت «تقسیم شوندگی» است و یک شیء ممکن است به یک اعتبار و به یک جهت تقسیم‌پذیر باشد و به اعتبار دیگر، غیرقابل تقسیم باشد؛ که در این صورت به اعتبار و جهت نخست، «کثیر» و به اعتبار و حیثیت دوم، «واحد» خواهد بود.» (شبروانی، ۱۳۹۲: ۳۴۹).

و) تنزه خداوند متعال از ترکیب از حیثیات

یکی از مواضع کاربرد «حیثیات» در بخش الهیات بالمعنی الاخص است و اینکه خداوند متعال از ترکیب از حیثیات مختلف منزّه است و خداوند، واجب‌الوجود بالذات و بسیط بحت و محض است. موضوعاتی مانند عینیت صفات حق تعالی با ذات او (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۴۹)؛ علم خداوند متعال به ذات خود (فارابی، ۱۴۱۳: ۳۸۷)؛ بازگشت صفات اضافی خداوند به یک صفت اضافی و نیز رجوع صفات بالای خداوند به یک صفت سلبی (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۸۹)؛ نفی جهت امکانی از ذات خداوند (همان: ۴۱) و قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» (ملاصدرا، ۱۹۸۰، ج ۶: ۱۱۲-۱۱۳)، از جمله مثال‌های قابل اشاره در این زمینه است. یکی دیگر از مباحث مهمی که اثبات آن با توسل به حیثیات انجام پذیرفته «قاعده الواحد» است که مفاد آن، نفی ترکیب خداوند از حیثیات مختلف بوده و کثرت ماسوی الله به تعدد حیثیات صادر اول (عقل اول) مستند است نه به خداوند متعال (توکلی، ۱۳۹۵: ۸، با اندکی تغییر)؛ اما این که حیثیات نفی شده از خداوند، کدام یک از اقسام آن است در عین اهمیت زیادی که دارد فعلاً از بحث این نوشته خارج است.

## ۲-۶- مسائل منطقی

الف) رهایی از گزاره‌های ظاهراً متناقض در سایه «حیثیت»

گزاره «جزئی جزئی است و جزئی جزئی نیست» را در نظر بگیرید. بین این دو قضیه، ظاهراً و لفظاً هم که شده تناقض وجود دارد درحالی که هر دو قضیه قابل جمع بوده و صادق هستند، به خاطر این که «جزئی جزئی است» به اعتبار «حمل اولی ذاتی» است و قضیه «جزئی جزئی نیست» به اعتبار «حمل شایع صناعی» است؛ لذا با لحاظ کردن دو اعتبار و حیث مجزا از هم، تناقض ظاهری فوق مرتفع خواهد شد.

ب) حل معمای «مجهول مطلق» با توسل به حیثیات

یکی از مباحث مهم، دیرین و درعین حال جذاب موجود در علم منطق «جملات تناقض‌نما، پارادوکسیکال و معماها» ست مانند معمای دروغگو و مجهول مطلق. این معمای اخیر از جهت تاریخ، پیشینه یونانی دارد و آن را افلاطون در رساله «منون» آورده است؛ (Plato, 1996, p. 179) همین

صورت از معما را منطق‌دانان مسلمان نیز با اندک تغییراتی آورده و در مقام پاسخ‌گویی به آن برآمده‌اند. ابن‌سینا آن را این‌گونه گزارش و تقریر می‌کند: «منون برای ابطال آموزش و آموختن، سقراط را مخاطب ساخته، می‌گوید: کسی که به دنبال آموختن علمی است یا مطلوب را می‌شناسد، در این صورت طلب او طلبی باطل و بیهوده است؛ یا مطلوب را نمی‌شناسد در این صورت وقتی بدان دست یافت چگونه آن را می‌شناسید و می‌داند این همان مطلوب است؛ مانند کسی که برده‌ای گریزان را که نمی‌شناسد، می‌جوید. اگر او را بیاید او را نخواهد شناخت» (ابن‌سینا، ۱۹۶۶: ۲۸؛ فارابی، ۱۴۰۸ ق، ۳۲۹، طوسی، ۱۴۱۳: ۱۲۴؛ بغدادی، ۱۴۱۵: ۴۰).

فخرالدین رازی در تقریر معمای فوق در خصوص حالتی که مطلوب معلوم است، نکته‌ای افزون‌تر می‌آورد و آن را با استفاده از اصل محال بودن تحصیل حاصل به‌صورت تقویت شده تقریر می‌کند (رازی، ۱۳۸۱: ۱۰۳-۱۰۴؛ ۱۳۷۳: ۴۴).

دانشمندان مسلمان راه‌های مختلفی در گشودن گره این معما پیشنهاد کرده‌اند که رایج‌ترین آن‌ها، تفکیک «جهات» و تمسک به تمایز «حیثیات» است. «مطلوب دارای دو حیث متمایز است: حیثیتی که آن را می‌شناسیم و حیثیتی که آن را نمی‌شناسیم. حیثیت نخست مبدأ شناخت و حیثیت دوم مقصد آن است.» (فرامرز قزاملکی، ۱۳۸۴: ۳۶-۳۵). اما اینکه جواب مذکور تا چه اندازه در حل معمای یادشده موفق می‌تواند باشد نیازمند بحث جداگانه بوده که البته در کتب مفصل منطقی بدان پرداخت شده است.

#### ج) وجود مقدر «حیث» در اقسام قضیه حملیه

این نکته نیز قابل یادآوری است که بر اساس انواع تقسیماتی که برای قضیه حملیه ذکر شده، تقسیمی ناظر بر مقید و مطلق بودن موضوع از سوی منطق‌دانان طرح نشده و اقسام آن بر اساس موضوع قضیه بدین قرار احصاء شده است:

۱- شخصیه ۲- طبیعی ۳- مهمله ۴- محصوره؛ که مقید و مطلق بودن موضوع در هیچ‌یک از این اقسام چهارگانه به‌طور صریح نیامده است، اما با این همه نمی‌توان وجود یک قید و حیث را در همه آن‌ها نادیده گرفت، مثلاً دانستن مصداق معینی برای موضوع در قضیه حملیه، قید قضیه شخصیه است و لحاظ کردن طبیعت موضوع، قید قضیه طبیعی و عدم ذکر سود در اول موضوع، حیث و قید مهمله و قضیه محصوره هم از آن جهت به محصوره منتهی شده با این همه در هیچ‌یک از متون قدیم و جدید منطقی، ملاک و مناط این اقسام، مبتنی بر داشتن و یا نداشتن قید نشده ولیکن همان‌گونه که بیان شد وجود آن، در همه اقسام امری روشن اما مقدر است.

برای قضیه حملیه، تقسیمی دیگر بر اساس جهت وجود دارد که عبارت است از: موجهه و مطلقه؛ اما اینکه آیا قضایای موجهه با وجود شباهت لفظی، دارای شباهت و قرابت مفهومی نیز با بحث حاضر این مقاله دارد؟ یعنی آیا مدلول کلمه «جهت»، همان معنای کلمه «حیث» است و یا اینکه واژه جهت، از باب اشتراک لفظی در چند معنی و از جمله این دو مورد اشاره شده به کار رفته است.

#### د) نقش حیث در رهایی از تناقض

وقتی یک شیء واحد متصف به دو صفت متناقض مانند وجود و عدم و یا خالق و مخلوق می‌شود، در بادی امر، از این مثال‌ها چنین استنباط می‌شود که یا در گفتن این جملات، سهوی صورت گرفته و یا اینکه گوینده بنا دارد عمداً حکم به جواز وقوع اجتماع نقیضین صادر کند. در حالی که هر دو امر فوق منتفی و از منظر احکام اولیه عقل باطل است.

اما اگر چنین است پس چرا و به چه علت این قبیل جملات در متون فلسفی و منطقی به صورت مکرر آمده است؟ شاید راز مطلب در این نکته نهفته باشد که نباید تنها و تنها بر اساس ظاهر جملات و نسبت بین محمول و موضوع، حکم به متناقض بودن این قبیل گزاره‌ها کرد. بلکه آنچه باعث می‌شود تا مثلاً حکم به خالق و مخلوق بودن موجودی صادر شود، وجود «حیثیت»‌های مختلف در موضوع آن قضیه است. جهات مختلف و حیثیات گوناگون باعث می‌شود که دو قضیه ظاهراً متناقض، اما در واقع غیرمتناقض باشند. اما با این همه برخی از محققان علم منطق، علاوه از وحدت هشتگانه، وحدت دیگری را نیز افزوده‌اند بنام وحدت «حیث و اعتبار»، مانند زید معالج است (از حیث طیب بودن) و زید معالج نیست (از حیث طیب بودن) که متناقض بودن این دو قضیه روشن است، ولی اگر حیث هر کدام از دو گزاره عوض شود آن وقت تناقض هم مرتفع خواهد شد، مثلاً بدین شکل: زید معالج نیست (از حیث ریاضی‌دان بودن)، (شهابی، ۱۳۳۹: ۲۲۰-۲۱۹).

اما بر اساس توضیحات بالا، هر یک از وحدت‌های چهارگانه مذکور، به نحوی کاشف از وجود حیث و جهت خاص در موضوع قضایاست و افزودن وحدتی مازاد بر آن‌ها از لحاظ علمی، امری زائد و حتی موجب محدود شدن دایره حیث خواهد بود؛ اما همین که علاقه‌مندان را نسبت به وجود «حیث و اعتبار» و نقش آن در قضیه و تناقض، آن‌هم در مقام تعلیم توجه داده، کاری مشکور و درخور تقدیر است. اگر تناقض را اُمّ القضا یا نامیده‌اند (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۳۰) و به حق، ستون دانش بشری محسوب کرده‌اند، همه این شأن و منزلت، مرهون وجود حیثیات مختلف در قضایاست که اگر گوینده و یا نویسنده‌ای نسبت به جهات مختلف و قیدهای متنوعی که امکان الصاق و انتساب به موضوع دارد بی‌تفاوت باشد آن وقت کل ساختمان اندیشه بشری متزلزل خواهد شد و خیلی از قضایا، به علت گرفتار شدن در دام تناقض، از ساحت عقل انسانی و از حوزه معارف بشری حذف خواهند شد (ابن‌سینا، ۱۳۷۶: ۶۵) و این سخن معنی دیگری ندارد جز ایجاد محدودیت ناخواسته در مقابل گسترش مطلوب دانش بشری. این در حالی است که ابن‌سینا اصل تناقض را «اول کلّ الاقاولیل الصادقه» خوانده (همان)، و تعبیر ملاصدرا از آن به «اول الاقاولیل و احق الاقاولیل» است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ۹۰).

یادآوری یک نکته در مورد اصل تناقض و نسبت آن با مسئله حیثیت خالی از فایده نیست و آن هم وجود قید «جهت» در تعریف خود تناقض است: دو قضیه اگر در «کم» و «کیف» و «جهت» متفاوت باشند، متناقض نامیده می‌شوند (خوانساری، ۱۳۷۰: ۱۸۰). مضاف بر مسئله فوق، همه حکما در بحث از «وحدت و کثرت»، موضوعی را مطرح کرده‌اند مبنی بر این که وحدت، مساوی و مساوق با وجود است، یعنی این که می‌بایست هر موجودی واحد باشد و از سوی دیگر، موجود را به واحد و کثیر منقسم می‌کنند که لازمه‌اش آن است که بعضی از موجودات واحد نباشند. آنچه از این گفته استنباط می‌شود وجود تناقض

است. برای رفع توهم تناقض‌گویی در این سخن حکما باز هم متوسل بحث اعتبار و حیثیت شده‌اند به نظر آن‌ها وحدت دو اعتبار دارد:

الف: نخست آن که وحدت را فی‌نفسه در نظر بگیریم، بدون آن که میان مصادیق آن مقایسه‌ای برقرار شود. در این اعتبار، وحدت همانند وجود، یک امر نفسی خواهد بود. در این لحاظ واحد مساوق و برابر با موجود می‌باشد.

ب: و دوم آن است که وحدت را در مقایسه بعضی از موجودات با بعضی دیگر اعتبار کنیم، یعنی آن را به عنوان یک وصف اضافی و نسبی در نظر بگیریم که در این صورت ملاحظه خواهد شد که پاره‌ای از موجودات در مقایسه با برخی دیگر دارای نوعی عدم انقسام است که اگر موجودی انقسام‌پذیر باشد آن را کثیر گویند.

با توضیح بالا روشن می‌شود که بین دو قضیه‌ی: بعضی از موجودات واحد نیستند و هر موجودی واحد است. هیچ منافات و تناقضی وجود ندارد و هر دو صادق است، زیرا مقصود از واحد در قضیه اول، واحد به اعتبار دوم است و مقصود از آن در قضیه دوم، واحد به اعتبار نخست است و در نتیجه یکی از شرایط تناقض که همان وحدت محمول است در این دو قضیه منتفی است.

هـ) نسبت قضایای موجّهه و متحیّثه

قضیه حیث‌دار (متحیّث)، همانند قضیه جهت‌دار (موجّهه) است؛ یعنی امکان دارد که حیث و قید در قضیه و بعد از موضوع ذکر شود و یا احتمال دارد ذکر نشود، به همین جهت نیامدن حیث در متن قضیه مانع از حیث‌دار بودن آن نمی‌شود، مثلاً وقتی گفته می‌شود فلانی دانشمند است، مطمئناً منظور از موضوع، موضوع مقید است به قید بالفعل؛ چون انسانی که هنوز متولد نشده نمی‌تواند حامل محمول مذکور باشد، الا اینکه مقید شود به قید بالقوه و گفته شود که انسان دانشمند است با قید بالقوه. منتها با این تفاوت که: ۱- قضایای موجّهه ناظر به رابطه محمول نسبت به موضوع است آن‌هم در واقع و نفس الامر و قضایای متحیّثه ناظر به وجود حیثیتی است در گزاره، اعم از این که آن حیث، در عالم خارج و توأم با اجزاء قضیه، مذکور باشد و یا در عالم ذهن.

۲- قضایای موجّهه از لحاظ تعداد، قضایای محدودی است (با اختلاف نظری که در مورد تعداد آن‌ها بین منطقیون وجود دارد)، درحالی که نمی‌توان برای قضایای متکثر حیث‌دار عددی ذکر کرد و همین کثرت حیثیات است که باعث بسط و توسعه دانش بشری و گسترش عرضی و طولی آن می‌شود.

ظرفیت و قابلیت موضوع در پذیرش انواع حیثیت‌های گوناگون، در واقع گشایش روزنه‌های نو از معارف گوناگون فراروی بشر است. پیدایش سه دانش عمده بشری یعنی خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و همین‌طور انواع گرایش‌ها و شعب این سه، تحت عنوان‌های مختلف نظیر کلام، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، پزشکی، فیزیک و غیره، همه و همه در ذیل بحث حیثیت قابل توجیه است و الا آنچه که فیزیکی و شیمی از آن سخن می‌گویند یکی است و آن‌هم ماده است ولیکن مطالعه ماده از یک حیث باعث به وجود آمدن علم فیزیک می‌شود و از جهت دیگر موجب پیدایش دانش شیمی. تحلیل مسئله تکثیر همه

علوم دیگر با روشی به‌غیر از این طریق، یا نادرست خواهد بود و یا ناقص. شاید به همین علت است که بهترین وجه تمایز انواع علوم از یکدیگر به تمایز «موضوع» آن‌ها دانسته شده و وجوه دیگر مانند روش، غایت و ... از جهت اهمیت و اعتبار، در ردیف‌های بعد از موضوع قرار می‌گیرند.

#### و) مقولات منطقی و نقش حیثیات در آن

اگر بپذیریم که یک موجود خارجی می‌تواند از جهات و حیثیات مختلف مورد ادراکات گوناگون واقع شود، به‌آسانی می‌توان پذیرفت که یک موجود در جهان خارج از جهات و حیثیات گوناگون مصداق تحقق مقولات مختلف و گوناگون شناخته می‌شود. از باب نمونه اگر یک فرد انسان را ببینیم که درجایی نشسته و با یک فرد دیگر گفتگو می‌کند، این فرد مورد مشاهده به‌حکم این‌که دارای جسم و جان است یک موجود جوهری است و عنوان جوهر به‌عنوان یک مقوله بر آن صدق می‌کنند. ... همین موجود به‌حکم این‌که دارای مقدار و اندازه است زیر مقوله کمّ جای می‌گیرد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۳۵) و به همین صورت است سایر مقولات عشر.

#### ز) حیثیت و مغالطات

همان‌گونه که می‌دانیم «پرکاربردترین بحث دانش منطق - به‌ویژه در عصر معاصر - مبحث مغالطه است» (خندان، ۱۳۸۶: ۱۷۱). علل و عوامل ظهور مغالطه در گفتار و اندیشه تا جایی که مقدور بوده احصاء شده که یکی از آن‌ها عدم توجه به حیثیات مختلف یک موجود و یا یک پدیده است؛ البته این نکته در آثار تألیف شده در این زمینه به‌صراحت بیان نشده ولیکن با تأمل در اقسام مغالطه می‌توان مغالطه‌هایی را یافت که همه آن‌ها معلول عدم رعایت حیثیات مختلف یک موضوع است. در سه مغالطه مغالطه ذات و صفت (کنه و وجه)، مغالطه بزرگ‌نمایی و مغالطه سوء اعتبار حمل این مساله به واضح و آشکار است.

علاوه از سه مورد یاد شده، این مغالطات نیز حاصل نادیده گرفتن حیثیات مختلف یک مسئله و یا پدیده است: مغالطه علت جعلی، کوچک‌نمایی، نقل قول ناقص، کژتابی یا ایهام ساختاری، تحریف، تعمیم شتاب‌زده. روشن است که ذکر این تعداد، از باب مثال بود نه احصاء همه اقسام و مغالطات متنوعی که اسم جنس همه آن‌ها عدم توجه به حیثیات گوناگون یک مسئله است.

#### ح) از مقسم تا اقسام

روش معمول و سنت جاری در زبان و آثار حکما در مباحث فلسفی بدین گونه است که در آغاز، موضوع بحث را معرفی می‌کنند و با ارائه تعریف لغوی و اصطلاحی و ذکر اقوال مختلف پیرامون آن، بحث ادامه پیدا می‌کند، بعد از اتمام این مباحث و ارائه تحقیقات صورت گرفته توسط مدرس و نویسنده، نوبت به احصاء و توضیح اقسام آن می‌رسد. سیر همه مباحث فلسفی و منطقی بر اساس تفحص در آثار اصیلی که در اختیار است، بدین سبک و سیاق است همانند مباحث: وجود، علت و معلول، حدوث و قدم و غیره از کتب اسفار ملاصدرا، نجات و اشارات ابن‌سینا؛ اما اگر برای این قانون نانوشته و روش تقریباً یکنواخت، بتوان چند مورد استثناء پیدا کرد یکی از آن‌ها همین موضوع حاضر این نوشته است یعنی حیثیت؛ چراکه نحوه طرح آن در فلسفه و حتی در علم اصول، کاملاً برعکس روش معمول صورت گرفته، یعنی تقریباً

می‌توان ادعا کرد که بحثی مستقل در خصوص مطلق حیثیت به‌عنوان مقسم نمی‌توان پیدا کرد؛ درحالی‌که اقسام اصلی و حتی فرعی و توضیح مستوفای آن‌ها تا حدّ اشباع در متون فلسفه اسلامی و اصول فقه به‌کرات قابل مشاهده است؛ به عنوان مثال مراجعه شود به: ملاصدرا در کتاب اسفار، ج ۷: ۱۹۷ بوعلی در النجاه: ۶۰۰ و التعلیقات: ۶۱ و حاجی سبزواری در اسفار، ج ۱: ۹۳، تعلیقه شماره ۲. اما اینکه چرا این موضوع بدین نحو مطرح شده، می‌تواند برای هر پژوهشگر تاریخ و مباحث علم فلسفه محل سؤال و تأمل باشد که یکی از اهداف این پژوهش رمزگشایی از این مسئله است.

#### ت) حیثیت اطلاقی یا مقسمی

در برخی از قضایا یا موضوع بی‌هیچ و انکار و من حیث هوهو به‌حکم محمول متصف می‌شود و این هنگامی است که موضوع و محمول مفهوماً و وجوداً عین هم بوده و هیچ‌گونه تغایری با یکدیگر ندارند. مثلاً سفیدی سفید است و وجود موجود است و چون موضوع من حیث هوهو آن حکم را می‌پذیرد، گفته می‌شود که موضوع به «حیثیت اطلاقی» به آن حکم متصف است. (فضلی، ۱۳۸۲: ۳۰).

ملاصدرا با اشاره به مقسم حیثیات می‌نویسد:

«انّ مطلق الحیثیات اما تقییدیه او تعلیلیه» (ملاصدرا، ۱۹۸۰، ج ۷: ۱۹۷) «مطلق حیثیات، یا تقییدیه اند و یا تعلیلیه». همان گونه که مشاهده می‌شود او تنها به ذکر مطلق حیثیات اشاره کرده و از مقسم این دو قسم بحثی را به میان نیاورده است.

#### ی) تشابه حیث مقسمی با کلی طبیعی

این بحث که آیا «حیثیت مقسمی» علاوه از وجود اقسام خودش، از وجود مستقل برخوردار است و یا این‌که وجودش در ضمن اقسامش مندرک بوده و وجود مستقل ندارد؛ شبیه موضوع اعتبارات سه‌گانه‌ی ماهیت است یعنی ماهیت: مخلوطه، مجرد و مطلقه و به تعبیر دیگر: به شرط شیء، به شرط لا و لا به شرط. با مدنظر قرار دادن این اعتبارات سه‌گانه و تولید سؤالی مهم که منظور از «کلی طبیعی» کدام‌یک از قسم و مقسم است پرسش فوق به قرینه این بحث مجال طرح پیدا می‌کند که آیا می‌توان از موضوعی بنام حیثیت سخن گفت و یا اینکه نمی‌توان برای خود حیثیت، موضوعیت مستقل قائل شد و تنها در ضمن اقسامش قابل طرح و بحث است؟

### ۷. بحث و تحلیل

هرچند خوانندگان متون فلسفه اسلامی با این مفهوم ناآشنا نیستند، اما شاید جمع‌آوری موارد کاربرد مکرر و گره‌گشایی‌های قابل توجه آن در این مقاله اهمیت آن را به نحو واقعی‌تر و بیشتر آشکار سازد. حیثیات و جهات مختلف که در قضایا آورده می‌شود لغو و بیهوده نیست بلکه گزاره‌ی دارای حیث با گزاره فاقد حیث از دو جهت لفظی و مفهومی متفاوت است. بحث ما نشان می‌دهد که مقوله حیثیت می‌تواند از این ابعاد نقشی تعیین‌کننده داشته باشد.

۱- اگر در صدور حکم حیث حذف و یا نادیده گرفته شود، مسئله‌ی قضیه‌سازی در اکثر موارد دچار مشکل خواهد شد؛ برای اینکه موضوع اغلب قضایایی که به کار می‌گیریم موضوع مقید و مبحث است و

حتی وقتی برای خداوند متعال هم اوصاف مختلف‌اش را مانند علم، حیات، قدرت و ... حمل می‌کنیم باز هم شاهد یک نوع تغایر مفهومی هستیم در عین وحدت حقیقی که بین خدا و صفاتش وجود دارد.

۲- بر اساس اعتبار و جهت است که امور تقسیم می‌شوند مانند وجود از حیث اطلاق، از جهت کم، از حیث تقدم و تأخر. انسان از حیث رنگ: سفیدپوست، سیاه‌پوست و ... و یا یک فرد، از جهات مختلف، عناوین مختلف پیدا می‌کند: برادر، پدر، فرزند، عمو، دانشجو و ...

۳- حیثیت، باعث می‌شود که موضوع از ابهام و مجهول بودن خارج شود.

۴- مقوله حیث، عالم عین و ذهن انسان را وسعت می‌بخشد.

۵- به‌عنوان یکی از معیارهای تقسیم‌بندی و به‌ویژه تقسیم‌بندی علوم است.

۶- اگر حیث‌های مختلف یک مسئله و یا یک موضوع نادیده گرفته شود، در خیلی از موارد گرفتاری در دام تناقض رخ خواهد داد؛ لذا یکی از نقش‌های گره‌گشای حیث، همین ایجاد فرصت برای عبور از بحران‌های فکری است که یکی از آن‌ها تناقض است.

ممکن است گفته شود که چون اغلب مباحث فلسفه اسلامی مفهوم محور است نه واقعیت محور، لذا بحث حیثیات هم در همین راستا به وجود آمده است که ربطی به عالم واقع ندارد. در جواب باید یادآور شد که بر اساس مجموع مطالب پیشین، عدم صحت این شبهه امری آشکار است و فلسفه، علمی است که اهتمام عمده‌اش ناظر به عالم واقع و وجود است نه عالمی که از وجود و آثار واقعی آن برخوردار نیست مانند عالم تخیلات و توهمات؛ و مضاف بر آن آنچه در این عرصه اهمیت دارد «حیث‌شناسی» است نه «حیث‌تراشی» و تفاوت این دو امری واضح است. وابستگی حیث به ذو حیث و معرفت زایی آن برای انسان و سایر ادله علمی و عینی آن، قرائن حطاً آن از واقعیت است؛ ضمناً دوگانۀ حیث و ذو حیث همانند دوگانه‌ی ذهنی و عینی، اسم و مسمی و غیره نمی‌باشد که عینیت و دوئیت بین آن دو همواره محتمل است.

افزون بر آن، کلمه «حیث» اولاً، واژه‌ای است که زمینه طرح مباحث مختلف پیرامون یک مسئله را فراهم می‌کند و ثانیاً، موجب گشایش عرصه‌های جدید فراروی هر محقق می‌شود و ثالثاً، باعث نگرش به امر واحد از زوایا و جهات مختلف است، به‌نحوی که نگرش از یک‌سو با نگرش از سوی دیگر تفاوت عمده دارد، مثل تفاوت دو دیدگاه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی. تفاوت دو دیدگاه متفاوت به یک فرد به‌عنوان یک انسان و یا به‌عنوان یک انسانی که پدر، فیلسوف و یا مهندس است. ناگفته پیداست که یک انسان با یک انسانی که عنوان پدر را دارد، هر کدام احکام متعدد و مختص به خود داشته و نمی‌توان به هر کدام از این‌ها و آن‌هم از هر جهت به یک‌گونه نظر انداخت و احکام مساوی حمل نمود. این ظرفیت پذیرش انواع جهت از دو جهت قابل توجه است:

الف) از جهت خود شیء و یا پدیده خارجی و یا امر ذهنی (مدرک) که از ابعاد و ساحت‌های مختلف برخوردار است.

ب) از جهت خود انسان (مدرک)، یعنی همان بحث ایدئالیسم و رئالیسم که اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست.



امکان نگرش از جهات متعدد و حیثیات مختلف نسبت به متعلق شناخت (امر مدرک) تا چه اندازه تابع قواعد و ضوابط است و اصلاً آیا معرفت نسبت به یک امر از جهات عدیده، منطبق خاصی دارد؟ آیا جهاتی که یک شیء می‌تواند داشته باشد محدود است یا نامحدود؟ آیا حیثیاتی که یک شیء می‌تواند آن‌ها را بپذیرد از قبیل حیثیات وجودی است یا معرفتی؟ وجود حیثیات مختلف در مطالعه یک امر خارجی یا ذهنی، یک نوع کثرت‌گرایی در عرصه معرفت است؟ طبیعی است که این پرسش‌ها و جواب‌های هر کدام از آنها به نوبه خود جزء ارکان اصلی موضوع این نوشته است.

اگر مطالعه یک شی از جهات و اعتبارات مختلف، به گونه من‌عندی و دلخواهی باشد و از هیچ قاعده‌ای تبعیت نکند، انواع توالی فاسده بر آن مترتب خواهد شد: نسبیّت، اومانسیسم، سفسطه، انواع مغالطه، خودکامگی ذهن (در اصطلاح کانت) و غیره که همه این‌ها به علت دارا بودن انواع ضعف‌های نظری و دوری از ضوابط منطق، مردوداند. اما بایستی در کاربرد حیثیت نکاتی را مورد توجه قرار داد تا در مسیر خطا قرار نگیریم و به نسبی‌گرایی نزدیک نشویم.

- ۱- باید در گام نخست، تلاش عمده متوجه حیث شناسی شود نه جعل حیث.
  - ۲- وجود حیثیات مختلف در مطالعه یک امر، نمی‌بایست به وحدت و کلیت جامع آن آسیب برساند.
  - ۳- حیثیات قابل‌درک از یک شیء می‌بایست تجلیات، اطوار و شئون ذاتی یا عرضی شیء باشد نه حیثیات تحمیلی که هیچ مناسبت و سنخیتی با شیء ندارد.
  - ۴- وجود جهات مختلف در شناخت یک موجود متحیث، درواقع روزنه‌ای است برای شناخت آن و لذا می‌بایست این نگاه‌ها و دیدهای متفاوت در راستای معرفت‌زایی باشد و زائد و لغو نباشد.
  - ۵- حیثیات مختلف می‌تواند هم موضوع را از جهت قید و اطلاق و هم از جهت چگونگی حمل محمول به موضوع را مدنظر قرار دهد، بدین معنی که حیث، فقط و فقط در دایره موضوع محدود نمی‌شود بلکه حوزه شمولیت آن فراتر از آن است.
  - ۶- منظور از جهات و حیثیات، صرفاً جهات وجودی نیست بلکه جهات اعتباری همانند جهات ششگانه و حیثیات اعتباری که در فلسفه، حقوق و اخلاق به وفور یافت می‌شود را نیز دربر می‌گیرد.
  - ۷- جهات مختلف از یک شیء و یا پدیده می‌تواند در مقایسه با همدیگر متناقض و قسیم باشند ولی نمی‌بایست همه آن جهات با خود شیء در تعارض و تناقض باشد، به تعبیر دیگر، حیثیات مختلف نمی‌تواند نقیض و رافع خود شیء باشد.
- از جنبه‌ای دیگر، آنچه گفته شد از ظرفیتی حکایت دارد که در فلسفه اسلامی برای پاسخ به مسأله نسبی‌گرایی وجود دارد. فلسفه غربی معاصر کم و بیش صبغه نسبی‌گرایانه پیدا کرده است. در مقابل، فلسفه اسلامی می‌تواند از این ظرفیت استفاده کرده و نشان دهد که میان دو گزینه جزمیت و نسبی‌گرایی راه میانه‌ای نیز وجود دارد، راهی که از مقوله حیثیت آغاز می‌شود. مدافعان رویکردهای معاصر عموماً فلسفه اسلامی را به جمود و جزمیت، و حتی تصلب و ایستایی متهم می‌کنند. حال آنکه بحث از حیثیات نشان داد که چنین نیست. وقتی از حیثیات مختلف و با اعتبارهای مختلف به مقوله‌ای می‌نگریم، جمود و جزمیت، در معنای منفی کلمه، رنگ می‌بازد. به عنوان نمونه، امروزه در قلمرو فلسفه اخلاق، از یک سو

نگرش‌های شکاکانه و نسبی‌گرایانه، نظیر عاطفی‌گرایی پوزیتیویست‌ها، فایده‌گرایی عمل‌نگر و یا توصیه‌گرایی نوعی جمود و بن‌بست را در این قلمرو ایجاد کرده‌اند. از سوی دیگر، می‌توان نشان داد که اگر از منظر حیثیت به این نظریه‌ها وارد بشویم، چه بسا بتوان از جنبه شکاکانه و نسبی‌گرایانه آنها کاست. به باین ساده‌تر، مقوله حیثیت می‌تواند میان جزمیت و نسبی‌گرایی یک راه میانه بگشاید. این نکته را در اینجا به دلیل محدودیت حجم مقاله به اختصار بیان کردیم و می‌توان تفصیل آن را در مقاله‌ای مجزا آورد. آنچه در این مقاله گفته شد می‌تواند نقطه‌شروعی باشد برای انجام این عمل مهم.

### نتیجه‌گیری

۱- با توجه به کثرت استعمال اصطلاح حیث در مباحث فلسفی و منطقی و وجود حیثیات مختلف در یک موجود و پدیده و اهمیت به‌سزایی که در حصول معرفت جامع بر عهده دارد، اگر علم فلسفه «علم الحیثیات» نامیده شود دور از واقع نخواهد بود؛ چراکه در تحلیل خیلی از گزاره‌های فلسفی و منطقی نمی‌توان نسبت به دو حمل: اولی ذاتی و شایع‌صناعی بی‌تفاوت بود و یا در تحلیل تصورات، دو حیث: مفهوم و مصداق را نادیده گرفت و یا حیث حکایتی و استقلال‌ی را مدنظر قرار نداد.

روشن است که شناخت انواع متعلقات، بدون این جهات، شناخت جامع‌الاطراف نخواهد بود. توصیه همگان به اتخاذ موضع جامع در امر شناخت و بسنده نکردن به نگاه تک‌ساحتی، اختلاف‌آشکاری با بحث خودکامگی عقل و آنارشسیسم فکری و نسبییت شناخت دارد؛ چراکه بحث حیثیات، یک بحث دلخواهی و من‌عندی نیست، بلکه در اکثر موارد، حیثیات را ما نمی‌سازیم بلکه آن را در ضمن موجودات درک می‌کنیم. مضاف بر همه این‌ها اگر متعلق علم ما یک پدیده خارجی باشد، حیثیات آن‌هم به تبع ظرف تحقق آن، خارجی خواهد بود و اگر متعلق آن ذهنی باشد طبیعی است که حیثیات و جهات آن‌هم ذهنی خواهد بود، اگرچه می‌توان یک امر را از دو جهت خارجی و ذهنی به گونه توأمان مورد مطالعه قرار داد مانند مطالعه مفهوم وجود و حقیقت وجود.

۲- یکی دیگر از مطالب مهم و درخور توجه در موضوع این نوشته، تمرکز بر «حیث مقسمی» است که تاکنون توسط حکما و فلاسفه مسلمان، مورد تحقیق مستقل واقع نشده است، درحالی‌که شرط بحث از اقسام، روشنی مقسم آن اقسام است. در این نوشته، موارد و مثال‌های فراوانی از خود حیثیت، آورده شد تا نقش محوری آن در حل‌وفصل پاره‌ای از مباحث دقیق فلسفی نشان داده شود.

۳- از جمله نکات کلیدی این پژوهش، عطف توجه به حکمت‌های تمسک به حیثیات است، این قسمت از نوشته، ناظر به قسمت اول نام این تحقیق است که در قالب بندهای نه‌گانه، این حکمت‌ها معرفی شده که البته توضیح و تبیین تک‌تک آن‌ها نیازمند نگارش مقاله‌ای دیگر و مستقل است.

۴- منطقی‌مراجعه به حیثیات و به‌کارگیری آن در مباحث فلسفی و منطقی چیست و از چه قواعدی باید تبعیت کند؟ تأکید چندین‌باره بر اهمیت و نقش حیثیات در تبیین موضوعات و تحدید و تفسیر آن‌ها، به‌وضوح اهمیت آن را نشان می‌دهد؛ ولی در کجا و چگونه می‌بایست از این واژگان پرمحتوا استمداد جست و آن را به‌استخدام درآورد. این موضوع نیز یک بحث اثربخش در فلسفه است، گویی بدون وارد ساختن

حیثیت به متن مباحث فلسفی، ابهام مبهمات فلسفی مرتفع نخواهد شد و همین‌طور گره از خیلی از معضلات فلسفی نیز گشوده نخواهد شد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. معادل‌های ذکرشده برای کلمه حیثیت مانند جهت، دید، وجه، نگاه، نظر، اعتبار، جنبه، چهره و ... اصلاً به معنای «این‌همانی» نیست و ادعا نمی‌شود که مثلاً کلمات دید، نظر، نگاه و ... به همان صورت که در ادبیات و به‌ویژه ادبیات عرفانی استفاده شده کاملاً در همان معنای مراد از این واژه در فلسفه باشد. این بیت معروف مولوی در دفتر ششم مثنوی که:

آدمی دید است و باقی گوشت و پوست هر چه چشمش دیده است آن چیز اوست

و یا سروده سهراب سپهری در شعر باران که: چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید. (سپهری، ۱۳۸۷: ۲۱۵)؛ و با وقتی مولوی در تحلیل داورهای مختلف مردم از تمثیل معروف فیل واقع در اتاق تاریک می‌گوید:

از نظر گه گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد و آن الف

البته واضح است که واژه‌های «دید» و «نظر» از جهت و طابق النعل بالنعل مفهوماً عین کلمه «حیثیت» نیستند؛ بلکه منظور این است که کلمه «دید» و سایر کلمات ذکرشده، یک وجه اشتراک با موضوع نوشته حاضر دارند و یک وجه افتراق که به‌رغم ضرورت فهم معنای اختصاصی هر کدام از آن‌ها، باید به پژوهش‌های مرتبط مراجعه شود، اما اکنون به یکی از آن تفاوت‌ها به‌عنوان مثال اشاره می‌شود:

شاید یکی از تفاوت‌های اساسی موجود بین کلمات «دید» و «حیث» این نکته باشد که اولی جنبه معرفت‌شناسانه داشته و دومی ناظر به بعد هستی‌شناسی است؛ و به تعبیر دیگر، اولی خصلت ایدئالیستی و دومی دارای ویژگی رئالیستی است؛ بدین معنی که وقتی تأکید انسان روی دید و نظر باشد، گویی معرفت بر محور سوژه و انسان شکل می‌گیرد و زمانی که تأکید روی حیث باشد تلاش انسان در شناخت یک مسئله و یا یک پدیده، معطوف بر شناخت عینی آن شیء خارجی است، شئی که صرف‌نظر از عامل شناخت، فی‌نفسه ذوابعاد است.

### References

- Aminian, Mokhtar (2017) *Foundations of Islamic Philosophy*, Fifth Edition, Qom: The Book Garden Institute. {In Persian}
- Baghdadi, Abu-al-Barqat (1410 AH) *Al-Mutbar fi al-Hikmah*, published by Isfahan society.
- Bastani, Fad-Afram (1997) *Abjadi Dictionary*, Tehran: Second Edition, Idle. {In Persian}
- Critchley, Simon (2008) *Continental Philosophy*, trans. Khashayar Deyimi, Tehran: Fish Publishing. {In Persian}
- Ebrahimi-Dinani, Gholamhossein (2011) *Philosophy and the Field of Speech*, Tehran: Hermes Press. {In Persian}
- Farabi (1988) *al-Mantiqat (logics)*, trans. Mohammad-Taqi Daneshpazoh, Qom: Ayatollah al-Marashi al-Najafi's school of thought. {In Persian}
- Faramarz-Qaramaleki, Ahad and Mohsen Jahed (2005) "Qutb al-Din Razi and the Absolute Mystery of the Absolute." in journal of *Philosophical Thoughts, Volume 1, Issue 2, spring and summer*. PP. 33-46 {In Persian}

- Fazli, Ali (2004) *The Dignity of Conscience in Sadrian Wisdom*, Qom: Publishing Religions. {In Persian}
- Givi, Ahmad and Hassan Anvari (2014) *Persian Grammar*, Tehran: Fatemi Publications. {In Persian}
- Haeri-Yazdi, Mehdi (2006) *Philosophical Studies*, Tehran: Iranian Institute of Wisdom and Philosophy Research Publication. {In Persian}
- Ibn-Sina (1966) *Alborhan of Al-Shafa*, by the efforts of Abdul Rahman Bedoui, Cairo: Dar al-Nahda al-Arabiya.
- Ibn-Sina (2001) *Al-Najah Man al-Ghariq fi al-Bahr al-zhalalat*, Tehran: Tehran University Press.
- Ibn-Sina (1985) *Al-Shafa*, Qom: published by Ayatollah al-Marimi al-Marashi al-Najafi school of thought.
- Ibn-Sina (1998) *Al-Shafa*, trans. & ed. Hassan Hassanzadeh Amoli, Qom: Islamic Publications.
- Ibn-Sina (1984) *Taleqilah*, Beirut: Maktaba al-Islam al-Islami.
- Khandan, Ali-Asghar (2008) *Practical Logic*, Tehran: Haft and Taha Publications. {In Persian}
- Khansari, Mohammad (1992) *Formal Logic*, Tehran: Tehran University Press. {In Persian}
- Mahdavi-Nejad, Mohammad-Hossein (2006) *Religion and Knowledge*, Third Edition, Tehran: Imam Sadegh University Press. {In Persian}
- Mirdamad (1989) *Al-Qabsat*, trans. Dr. Mehdi Mohaghegh, Tehran: McGill University. {In Persian}
- Molavi, Jalaluddin-Mohammad (2002) *Masnavi*, Tehran: Amir Kabir Publications. {In Persian}
- Motahhari, Morteza (1984) *Introduction to Islamic Sciences*, Qom: Sadra Publications. {In Persian}
- Mulla-Sadra, Muhammad-ibn-Ibrahim (1981) *Al-Hikmah al-Mutalliyah in al-Asrabar*, Beirut: Al-Arabi's Darahiah. {In Persian}
- Mulla-Sadra, Muhammad-ibn-Ibrahim (2002) *Al-Hikmah al-Mutalliyah in al-Asfar al-Arba*, Correction, Research and Introduction: Maghsoud Mohammadi, Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation. {In Persian}
- Plato (1996) "Plato" In: *Great Books of the Western World*, Editor in chief: Mortimer J. Adler, Vol. 6.
- Razi, Fakhr-al-Din (2003) *Summary of logic*, edit by Ahmad Faramarz Gharamlaki, Adineh Asgharinejad, Tehran: Imam Sadegh University.
- Razi, Ghotb-al-Din (2001), "Research about Universals", journal of *Kheradnameh Sadra*, No. 2, spring 1, pp. 45-77
- Sabzevari, Haj-Mulla-Hadi (2001) *Al-Sharh e Manzome*, correction and research by Hassanzadeh-Amoli, Tehran: Lean Publishing. {In Persian}

- Saeedi-Mehr, Mohammad (2014) *Sabzevari Pajouhi*, Tehran: Book House Publications. {In Persian}
- Sepehri, Sohrab (2011) *Eight Books*, Tehran: Behzad Publications. {In Persian}
- Shahabi, Mahmoud (1961) *Rabbar e Kberad*, Tehran: Khayyam Publishing House. {In Persian}
- Shirazi, Qutb-al-Din and Khaje Nasir al-Tusi (2000) *commentary on Al-Asbaratat*, Tehran: Book Publishing. {In Persian}
- Shirazi, Qutb-al-Din, and Khajeh Nasir al-Tusi (2015) *Universals of Philosophy*, Qom: Hagar Publishing Center. {In Persian}
- Tabatabaei, Mohammad-Hossein (2012) *Nahayet -Al-Hikma*, trans. Ali Shirvani, Second Edition, Qom: Dar al-Fakr Publications. {In Persian}
- Tusi, Nasir-al-Din (1992) *Al-Asbarat and Al-Tanbihat*, trans. & introduction: Dr. Suleiman Dunya, Beirut: The Institute of Al-Naman.